

گوشه ای از خزانه علم امام (ع) در کودکی سعد بن عبدالله قمی م گو د : اشته ا ق فراوانی به گردآوری کتب حاوی علوم مشکله و نکات ر ز آنها داشتیم و درباره کشف حقا ق از درون آنها بس ار تلاش می کردم . آزمند حفظ موارد خطا و اشتباه آنها بودم و مسائل علمی را که برا م حادث می شد به آسانی به کسی بازگو نمی کردم و نسبت به مذهب امام ه (ت ش ع) تعصبی خاص داشتیم . از راحتی و آرامش گر زان و همواره به دنبال بحث و مجادله (بامخالفان) بودم و فرق مخالفت امام ه را نکوهش م کردم و معا ب پ شوا انشان را آشکارا ب ان و از آن پرده دری می کردم، تا آنکه روزی گرفتار فردی ناصبی (اهانت کننده به حضرات ائمه (ع)) شدم که در منازعه عه دتی سخت گ رتر و در دشمنی ک نه توزتر و در جدال و مخاصمه تندتر و در سخن بدزبانتر و در پ روی از باطل، از تمام کسانی که تا آن وقت د ده بودم متعصبتر بود. سعد می گو د: با ح لمهای خود را از دستش رهاز دم ، ولی اندرونم از خشم لبر ز بود و می خواست جگرم از غصه پاره شود . پ ش از ا ن ن ز طوماری ته ه کرده بودم و در آن چهل و چند مسئله دشوار را که پاسخ دهنده ای برا ش ن افته ، نوشته بودم و می خواستیم آنها را از عالم شهرمان-احمد بن اسحاق که نما نده حضرت امام عسکری (ع) بود، بپرسم . لذا به دنبالش رفتم و وی را در حال مکه برای رس دن به محضر امام (ع) به قصد سامرا از قم خارج شده بود، در یکی از منازل ب ن راه د دم . با او مصافحه نمودم و گفتم: اولاً مشتاق د مدار شما بودم و ثا ا طبق معمول سؤالاتی از شما دارم . گفت: من ن ز مشتاق ملاقات مولا م ابومحمد (ع) هستم و می خواهم اشکالاتی را که درباره تا و ل و تنز ل دارم از محضرشان سؤال کنم . همراه م با من مبارک است ز را بد ن وس له به در ا ی وصل خواهی شد که عجا ب و غرا بش ناتمام و فناپذ ر است و آن امام(ع) است . با هم به سامرا رفتم و به درب خانه مولا مان رس د م و اذن طلب د م ، و اجازه فرمودند و به داخل شرف اب شد م . بر دوش احمد بن اسحاق انبانی قرار داشت که محتوی 160 ک سه د نار و درهم بود و سر هر ک سه آن را صاحبش مهر زده بود . سعد می گو د : نمی توانم مولای خود حضرت ابومحمد (ع) را در آن هنگام که د مدارشان نمودم و نور س ما شان ما را فرا گرفته بود به چ زی تشب ه جز ماه شب چهارده تشب ه کنم . بر زانوی راست امام (ع) کودکی نشسته بود که از نظر خلقت و منظر همچون ستاره مشتری، و فرق مبارکش مانند الفی ب ن دو واو گشوده بود . در مقابل مولا مان اناری طلا ی قرار داشت که نقش های بد ع آن در م ان دانه های ق مته ش می درخش د و آن را یکی از بزرگان بصره تقد م کرده بود . در دست آن حضرت (ع) قلمی قرار داشت که چون می خواستند با آن بر صفحه کاغذ چ زی بنو سند ، آن طفل انگشتانشان را می گرفت و مولای ما انار را در مقابلش رها می کردند و کودک را به آوردن آن سرگرم می ساختند تا ا شان را از نوشتن باز ندارد . به آن حضرت سلام نمود م و ا شان پاسخ گرمی دادند و اشاره کردند که بنش ن م . هنگامی که از نوشتن فارغ شدند، احمد بن اسحاق آن انبان را از ز ر عبا ش ب رون آورد و مقابل حضرت (ع) نهاد. امام (ع) به آن طفل نگر ستند و فرمودند: فرزندم ، مهر را از هدا ای ش ع ان و دوستان بردار. 1 و آن کودک فرمود: مولای من آ ا رواست که دستی طاهر را به سوی هدا ای آلوده و ناپاکی که حلال و حرام آن در هم آم یخته است دراز کنم. 2 و مولا م فرمودند: ای پسر اسحاق ، آنچه در انبان است را ب رون آور تا (ا ن کودک) حلال آن را از حرامش جدا نما د. 3 هم ن که احمد اول ن ک سه را از انبان خارج ساخت ، آن طفل فرمود : ا ن ک سه متعلق به فلان شخص ، فرزند فلان و ساکن فلان محله قم است . درون آن 62 د نار است که 45 د نارش از محل بهای فروش زم ن سگلاخی است که صاحبش آن را از پدر خود به ارث برده بود و 14 د نارش از محل بهای 9 لباس و 3 د نار از اجاره دکانهاست. 4 مولا مان فرمودند: راست گفتی فرزندم ، اکنون ا ن مرد را راهنما ی کن که حرام کدام است. 5 آن کودک فرمود : واری کن که آن د نار ری مربوط به تاریخ فلان سال که نقش بک طرف آن محو شده و آن طلای آملی که وزن آن ربع د نار است ، کجاست . سبب حرمتش ا ن است که صاحب ا ن د نارها در فلان ماه از فلان سال ، بک من و بک چارک نخ را به همسار ه خود داد تا آن را برا ش ببافد ولی مدتی بعد دزد آن نخها را ربود . بافنده به صاحب آن خبر داد که نخها ربوده شده اما صاحب آن گفته وی را تکذ ب کرد و به جای آنها بک من و ن م نخ از او بازستاند و از آن نخ ها جامه ای بافت که ا ن د نار و آن طلا بهای آن است. 6 وقتی که احمد بن اسحاق آنرا گشود ، درون آن نامهای بود که در آن نام صاحب مال و مقدار آن نوشته بود و د نارها و طلا با همان نشانه درون آن قرار داشت . سپس ک سه د نگری را ب رون آورد و آن کودک فرمود : ا ن متعلق به فلان شخص ، فرزند فلانی، ساکن فلان محله قم است و درون آن 50 د نار م باشد که دست زدن به آن بر ما روا ن ست. 7 عرض نمودم : چرا؟ فرمود : ز را ا ن از بهای گندمی است که صاحب آن بر کشاورزش درباره تقس م آن ستم کرده است و سهم خود ا با پ مانه کامل برداشته اما سهم کشاورزان را با پ مانه ناقص داده است. 8 مولا مان فرمودند : راست گفتی فرزندم . سپس به احمد بن اسحاق فرمودند : همه ا نها را بردار و به صاحبانشان بازگردان ا آنکه بسیار که آن را به صاحبانشان بازگردانند ، ز را ما به آن ن ازی ندار م ، و لباس آن پ رزن را ب اور. 9 و احمد گفت: آن لباس درون جامهدانی بود که آن را فراموش کرده؛ و هنگامی که رفت تا آن را ب رون ب آورد، در آن هنگام امام (ع) به من نظری نمودند و فرمودند : ای سعد ، برای چه ا نجا آمدی؟ 10 عرض نمودم: احمد بن اسحاق مرا به د مدار مولا مان تشو ق نمود. حضرت فرمودند : آن سؤالاتی که می خواستی بپرسی چه؟ 11 عرض کردم : سرورم آن سؤالات ن ز باقی

است. آنگاه امام فرمودند: پس (آنها را) از نور چشمم سؤال کن. 12 و آن طفل فرمود: از هر چه برایت پیش آمده سؤال کن. 13 عرضه داشتیم: ای مولا و فرزند مولای ما، از شما (اهل بیت) برای ما روايت کرده‌اند که رسول خدا(ص) طلاق زنان خود را به دست ام‌المؤمنین(ع) قرار دادند، و حضرت ام(ع) در روز جنگ جمل به سراغ عایشه فرستادند و به او فرمودند: «تو با فتنه‌گری خود بر اسلام و مسلمین غبار ست‌زه پاشیدی و فرزندان را از روی نادانی به پرتگاه نابودی کشاندی، اگر دست از من برداری، تو را طلاق می‌دهم»، در حالی که زنان رسول خدا(ص) با رحلت آن حضرت(ص) مطلقه شده‌اند. [حضرت صاحب‌الزمان(عج)] فرمودند: طلاق چه است؟ 14 عرض کردم: بازگذاشتن طریق [ازدواج]. فرمودند: اگر طلاق آنها با رحلت رسول خدا(ص) باشد، پس چرا برای آنها شوهر کردن حلال نبود؟ 15 عرض کردم: زیرا خداي متعال شوهر کردن را بر آنها حرام نموده بود. آن حضرت(ع) فرمودند: چطور؛ در حالی که رحلت رسول خدا(ص) راه را برای آنها باز کرد؟ 16 عرض کردم: ای فرزند مولا، پس آن طلاقی که رسول خدا(ص) حکم آن را به ام‌المؤمنین(ع) واگذار فرمودند، چه بود؟ حضرتشان فرمودند: خداوند متعال شأن زنان پد امیر(ص) را عظیم گردانید و آنان را به شرافت مادری امت مخصوص کرد و رسول خدا(ص) به ام‌المؤمنین(ع) فرمودند: ای ابوالحسن، این شرافت تا هنگامی برای آنها باقی است که به طاعت خدا مشغول باشند و هر کدام از آنها که پس از من از امر خدا نافرمانی و عداوت تو خروج (شورش) کند، راه را برای شوهر کردنش باز بگذار و او را از شرافت مادری مؤمنان ساقط کن. 17 عرض کردم: معنای «فاحشه مینه» که اگر زن در مدت «عده» آن را مرتکب شود، بر شوهر او رواست که او را از خانهاش برود، چه است؟ فرمودند: منظور از فاحشه مینه «مساحقه» است نه زنا؛ زیرا اگر زنی مرتکب زنا شود و حد بر او جاری شود، نباید مردی که می‌خواسته با او ازدواج کند، به خاطر اجرای حد از ازدواج با او امتناع کند اما اگر مساحقه کند، باید «رجم» شود و رجیم، خواری است. و کسی که خداوند فرمان رجیم را بدهد، او را خوار ساخته و کسی را که خدا خوار سازد، وی را دور گردانده است و هیچ کس را نسزد که با او نزدیکی نماید. 18 عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، معنای فرمان خدا به پد امیرش موسی(ع) که به او فرمود: فاخلع نعلک إنک بالوادی المقدس طوی. 19 نعل تو را بردار که در وادی مقدس «طوی» هستی. چه ستیز را فقهای فرقه بنی‌شعبه و سنی) می‌پندارند نعل تو را از پوست مردار بوده است. آن حضرت(ع) فرمودند: هر کس چنین گوید به موسی افترا بسته و او را در نبوتش نادان شمرده است زیرا امر از دو حال خارج نیست؛ یا نماز موسی در آن روا بوده و این نبوده است. اگر روا بوده، طبعاً جایز است که با نعل تو در آنجا پای نهد، زیرا هر چند آن بقعه مقدس و مطهر باشد از نماز مقدستر و مطهرتر نبوده است و اگر نماز موسی در آن نعل تو جایز نبوده است، لازم می‌آید که موسی حلال و حرام را نداند و نداند که چه چیز در نماز روا و چه چیز ناروا است که این [عقده] کفر است. 20 عرض کردم: پس مقصود از آن چه است؟ فرمودند: موسی در وادی مقدس با پروردگارش مناجات کرد و گفت: «بارالها، من تو را خالصانه دوست دارم و از هر چه غرت تو است دل شستهام» در حالی که اهل خود را بس از دوست می‌داشت. خدای متعال به او فرمود: «نعل تو را بردار» معنی اگر مرا خالصانه دوست می‌داری و از هر چه غرت من دل شستهای، قلبت را از محبت اهل خود تهی ساز. 21 عرض کردم: ای فرزند رسول خدا(ص) تأویل آیه «که عصی» 22 چه است؟ فرمودند: این [حروف] از اخبار غیبی است که خداوند زکریا را از آن آگاه نموده و سپس آنرا به [حضرت] محمد(ص) بازگو نموده است و داستان آن از این قرار است که زکریا از پروردگارش درخواست کرد که نامهای پنجتن مطهر را به وی بآموزد و خداوند متعال جبرئیل را بر او فرستاد و آن نامها را به او تعلیم نمود. زکریا هنگامی که «محمد» و «علی» و «فاطمه» و «حسن» را آید کرد، اندوهش برطرف می‌شد و گرفتارش زایل می‌گشت اما چون «حسن» را آید نمود، بغض و غصه گلویش را می‌گرفت و می‌گریست و میبیهوت می‌شد. روزی گفت: «بارالها، چرا وقتی آن چهار نفر را آید می‌کنم، تسلی می‌ابم و اندوهم برطرف می‌شود، اما وقتی حسن را آید می‌کنم اشکم جاری و ناله‌ام بلند می‌شود؟» خداوند متعال او را از این ماجرا آگاه کرد و فرمود: «که عصی کاف، ها، اء، بن، صاد». «کاف» اسم کربلا، «هاء» رمز هلاک عترت و «ء» نام زید ظالم بر حسن(ع) و «ء بن» عطش و «صاد» صبر اوست. چون زکریا این مطلب را شنید نالان و اندوهناک گردید و تا سه روز از عبادتگاهش بی‌رون آمد و به کسی اجازه نداد که نزد او بیاید و گریه و ناله سرداد و نوحه او چنین بود که: «بارالها، از مصیبتی که برای فرزند بهتر بن خلاق خود تقدیر کرده‌ای دردمندم؛ خدا، آلاء این مصیبت را در آستانه او نازل می‌کنی و آلاء جامه این مصیبت را بر تن علی و فاطمه می‌پوشانی و این فاجعه را بر ساحت آنها فرود می‌آوری.» و بعد از آن می‌گفت: «بارالها! فرزندی به من عطا کن تا در پیری چشمم به او روشن باشد و او را وارث و وصی من قرار ده و منزلت او را نزد من مانند منزلت حسن قرار بده و چون او را به من ارزانی داشتی، مرا شفته او گردان و سپس مرا دردمند او نما همچنان که جببت، محمد را دردمند فرزندش گردانیدی.» و خداوند جبرئیل را به او داد و او را دردمند وی ساخت و دوره حمل جبرئیل شش ماه بود و بارداری حسن(ع) نیز شش ماه بود که آن نیز داستانی طولانی دارد. 23 عرض کردم: سرورم، چرا مردم از انتخاب امام برای خویش منع شده‌اند؟ آن حضرت(ع) فرمودند: امام مصلح مفسد؟ 24 عرض کردم: امام مصلح. فرمودند: آلاء امکان ندارد که انتخابشان فرد مفسدی را شامل شود در حالی که احدی از صلاح و فساد درون دیگری آگاه نیست؟ 25 عرض کردم: چرا، ممکن است. حضرت(ع)

فرمودند: علت آن هم این است و برایت دل دگری هم آورم که عقلت آن را بپذیرد. به من بگو رسولان الهی که خدای متعال آنان را برگزیده و کتاب بر آنها فرو فرستاده و وحی و عصمت را پشت بان آنان نموده تا پشواى ملتها و برای برگزیدن هدایت افهتر از دیگران باشند. [پامبرانی] مانند: موسی و عیسی (ع)، آبا با وجود برتری عقلی و کمال علم شان ممکن است منافق را مؤمن بپندارند و او را انتخاب کنند؟ 26 عرض نمودم: خیر. فرمودند: این موسی - کماله الله است که با وجود تزامد عقل و کمال و نزول وحی بر او، هفتاد تن از برجستگان قوم و شخصهت های سپاهش را برای مقات پروردگار خویش برگزید و در ایمان و اخلاص آنها هیچگونه شک و تردیدی نداشت، اما انتخاب او بر منافقین تعلق گرفته بود. خداوند متعال فرمود: و اختار موسی قومه سبعین رجلاً لم یاتنا. 27 و موسی هفتاد نفر از قوم خود را برای مقات ما برگزید. تا آنجا که فرمود: لن تؤمن لک حتی نری الله جهرهً فأخذتهم الصاعقه بظلمهم. 28 [آنان به موسی گفتند:] تا خدا را آشکارا نبینیم، به تو ایمان نمی آوریم. پس صاعقه عذاب به سبب ظلمشان ایشان را فرا گرفت. وقتی که ببینیم انتخابشگان [دست] پامبر فاسد بودند، نه صالح - در حالی که او پنداشت آنها صالح هستند - درمی آید که انتخاب (برگزیدن) اختصاص به کسی دارد که به ضمیر و سراسر وجود مردم آگاه است. در جای که پامبران به جای صالح، فاسد باشند، انتخاب مهاجرین و انصار اعتبار و ارزشی ندارد. 29 [...] سعد بن جبیر گفت: پس مولا ایمان، حضرت حسنینعلی، امام عسکر (ع) همراه با آن طفل مبارک برای اقامه نماز برخاستند و من نیز بازگشتم و به جستجوی احمد بن اسحاق پرداختم، و او گریهکنان به استقبال آمد. از او پرسیدم: چرا تأخیر کردی و چرا گریان هستی؟ گفت: جامه های را که مولا فرمودند گم کرده ام. به او گفتم: تقصیری متوجه تو نیست، برو و حضرت (ع) را آگاه کن. شتابان رفت و خندان برگشت و بر محمد و آلش (ص) صلوات فرستاد. پرسیدم خبر چیست؟ گفت: آن جامه را در دم که زرق دروم مولا گسترده بود و بر آن نماز میخواندند. سعد بن جبیر گفت: خدای را سپاس گفتم و پس از آن نیز چند روزی به منزل مولا ایمان رفتم اما آن کودک گرانقدر را نزد آن حضرت مشاهده نکردم. 30 پانوشتهها: ابی بنی فضی الخاتم عن هداش عتک و موالک. . . مولای ارجوز آن آمدند اظاهرأ إلی هداش نجسه و أموال رجسه قد شب أهلها بأحرمها. . . ابن إسحق، استخراج ما فی الجراب له زما بن الحلال و الحرام منها. هذهلان بن فلان من محله کذا بقم، شتمل علی اثنتین و ستین دناراً، فها من ثمن حجرة باعها صاحبها و کانت إرثاً له عن أبیه خمسة و أربعون دناراً و من أثمان تسعة أثواب أربعة عشر دناراً و فها من أجره الحواضت ثلاثه دنار. . . صدقت ابی دل الرجل علی الحرام منها. . . فتنش عن دنار رازی السکه، تاریخه سنه کذا، قد انطمس من نصف إحدى صفحهه نقشه و قراضه أملة و زنها ربع دنار و العله فی تحریرها أن صاحب هذه الصرة وزن فی شهر کذا من سنه کذا علی ماتک من جرانه من الغزل مناً و ربع من فأتت علی ذلك مدده و فی انتهائهما قضی لذلك الغزل سارق، فاخبر الحاتک صاحبه فکذبه و استرد منه بدل ذلك مناً و نصف من عزلاً ادق ممّا کان دفع الیه و اتخذ من ذلك ثوباً کان هذا الدنار مع القراضه ثمنه. . . هذهلان بن فلان من محله کذا بقم تشتمل علی خمسین دناراً لا حل لنا لمسها. . . لآنها من ثمن حنطة جاف صاحبها علی اکاره فی المقاسمه و ذلك أنه قبض حصته منها بكل و اف و کان ما حص الأکار بكل بخس. . . احمد بن اسحق، احملمها بأجمعها لتردها أو توصی بردها علی أربابها فلاحاجه لنا فی شء منها و اثنتا بثنوب العجوز. . . ما جاء بک اسعد؟ . . . والمسائل التي أردت أن تسأل عنها؟ . . . فسئل قره عی. . . سل عما بدأ لک منها. . . ما الطلاق؟ . . . فإذا کان طلاقهن وفاء رسول الله (ص) قد خلت لهن السبل فلم لا حل لهن الأزواج؟ . . . کف و قد خلی الموت سبیلهن؟ . . . إن الله تقدس اسمه شأن نساء النبء (ص) فحصهن بشرف الأمهات فقال رسول الله: أبا الحسن إن هذا الشرف باقی لهن ما دمن لله علی الطاعة فأتهن عصت الله بعدی بالخروج علیک فأطلق لها فی الأزواج و أسقطها من شرف أمومه المؤمنین. . . الفاحشه المبنه هی السحق دون الزنا فإن المرأه إذا زنت و أقام علیها الحد لس لمن أرادها أن تمتنع بعد ذلك من التزوج بها لأجل الحد و إذا سحقت و جب علیها الرجم و الرجم خزی و من قد أمر الله برجمه فقد أخزاه و من أخزاه فقد أبعداه فلاس لأحد أن قربه. . . سورة طه (20)، آیه 12. . .

من قال ذلك فقد افتری علی موسی و استجهله فی نبوته لآنه ما خلا الأمر فها من خطیبین: إما أن تكون صلاه موسی فهما جائزه أو غير جائزه، فإن كانت صلاه جائزه جائزة لیسهما فی تلك البقعه و إن كانت مقدسه مطهره فلاست بأقدس و أظهر من الصلاه و إن كانت صلاته غير جائزه فهما فقد أوجب علی موسی أنه لم يعرف الحلال من الحرام و ما علم ما تجوز فله الصلاه و ما لم تجز و هذا كفر. . . إن موسی ناجی ربّه بالواد المقدس فقال: ارب إنی قد أخلصت لک المحبه منی و غسلت قلبی عمّن سواک، و کان شدید الحب لأهله، فقال الله تعالی، «إخلع نعلک؛ أی أنزع حب أهلک من قلبک إن كانت محبتک لی خالصه و قلبک من اللم إلى من سوای مغسولاً. . . سورة مریم (19)، آیه 1. . . هذه الحروف من أنباء الغیب أبطلع الله علیها عبده زکراً ثم قصها علی محمد (ص) ذلك أن زکراً سأل ربّه أن علمه أسماء الخمسه فأهبط علیها جبرئیل فعلمه إياها فكان زکراً إذ ذکر محمداً و علیاً و فاطمه و الحسن سري عنه همه و انجلي کر به و إذا ذکر الحسن بن خنقته العره و وقعت علیها البهره فقال ذات يوم: إلهی ما بالی إذا ذكرت أربعا منهم تسلمت بأسمائهم من همومی و إذا ذكرت الحسن بن تدمع عی و تثور زفرتی؟ فأبأه الله تعالی عن قصته و قال: «کھ معص» ف«الكاف» اسم کر بلاء و «الهاء» هلاک العتره و «الاء» زید و هو ظالم الحسن (ع) و «الع بن» عطشه و «الصاد» صبره. فلما سمع ذلك زکراً لم یفارق

مسجده ثلاثه أَم و منع فِها النَّاس من الدَّخولِ عَلِها و أَقبل عَلِى البكاءِ و النَّحِبِ و كانت ندبته: «إِلهِى أَتَفجَّعُ خِرْ خَلقَكَ بولده، إِلهِى أَتَنزِلُ بِلوى هذِهِ الرِّزِّةَ بِفنائِهِ إِلهِى أَتَلبِسُ عَلِىَّ و فَاطمةُ ثاب هذِهِ المصِبة، إِلهِى أَتَحلُّ كِربةَ هذِهِ الفجِّعة بِساحتِهما؟ ثمَّ كانَ قَولُ: «اللَّهُمَّ ارزُقنى و لداً تَقربِهِ عِنى عَلِى الكِبرِ و اجعلهُ وارثاً و وصِّياً و اجعل محلَّهُ مَنى محلِّ الحسَنِ، فإِذا رزقتَهُ فَافتنِّى بِحبِّهِ ثمَّ فَجِّعنى بِهِ كَمَا تَفجَّعُ مُحَمَّدًا حَبِيبَكَ بولده» فرزقه اللهُ حَسِى و فَجِّعهُ بِهِ و كانَ حَمَلُ حَسِى سِتَّةَ أَشْهُرٍ و حَمَلُ الحسَنِ (ع) كَذَلِكَ و لَهُ قِصَّةٌ طَوِيلَةٌ. مصلِحٌ أَوْ مفسِدٌ؟. فَهَلْ يَجوزُ أَنْ تَقعُ خِرْتَهُمُ عَلِى المفسِدِ بَعْدَ أَنْ لاَ عَلمُ أَحَدٌ ما يَخطُرُ بِبالِ عِزِّهِ مَنَ صَلاحٍ أَوْ فسادٍ؟. فَهِيَ العِلَّةُ و أوردَها لَكَ بَبرهانٍ نَقادِ لَهُ عَقْلِكَ، أَخبرنى عَنِ الرِّسْلِ اصطَفاهُمُ اللهُ تَعالى و أَنزَلَ عَلِىهِمُ الكِتابَ و أَدبَهُمُ بِالوَحىِ و العِصمةَ إِذْ هُمُ أَعلامُ الأُمَّمِ و أَهدى إِلى الإِختِارِ مِنْهُمُ مِثْلَ موسى و عِيسَى (ع) هَلْ يَجوزُ مَعَ و فِورِ عَقْلِهما و كِمالِ عَلمِهما إِذا هُمَا بِالإِختِارِ أَنْ تَقعُ خِرْتَهُما عَلِى المَناقِقِ و هُمَا ظَنانِ أَنَّهُ مُؤمِنٌ. . سورة اعراف (7)، آية 155. . سورة نساء (4)، آية 153. . هذا موسى كَلِمَةَ اللهِ مَعَ و فِورِ عَقْلِهِ و كِمالِ عَلمِهِ و نَزولِ الوَحىِ عَلِىهِ اِختِارِ مَنَ أَعانِ قَوْمِهِ و وجوهِ عِسكرِهِ لَمَ قاتِ رَبَّهُ سَبْعَ مِائَةِ رِجالاً مِمَّنْ لا شَكَّ فى إِمانِهِمُ و إِخِلاصِهِمُ، فَوَقَعَتْ خِرْتُهُ عَلِى المَناقِقِ نِ، قالَ اللهُ تَعالى: «واختار موسى قومه سبع مائة رجلاً لم يقاتنا» إِلى قَولِهِ: «لن نُؤمِنَ لَكَ حَتى نَرى اللهُ جَهرَةً» فَأَخَذتَهُمُ الصاعِقَةُ بِظَلمِهِمُ» فَلَمّا وَجَدنا إِختِارِ مَنَ قَدِ اصطَفاهُ اللهُ لِلنَّبِوةِ واقِعاً عَلِى الأَقسَدِ دُونَ الأَصلِحِ و هُوَ ظَنٌّ أَنَّهُ الأَصلِحُ دُونَ الأَقسَدِ عَلِمنا أَنَّ لا إِختِارِ لِمَنَ عَلمُ ما تَخفى الصِّدُورِ و ما تَكُنُّ الضَمائِرُ و تَتصرَّفُ عَلِىهِ السِّرائِرُ و أَنَّ لا يَخطُرُ لا إِختِارِ المَهاجِرِ نِ و الأَنصارِ بَعْدَ وَقوعِ خِرِّ الأَنبِاءِ عَلِى ذِوى الفِسادِ لَمّا أَرادوا أَهلَ الصِّلاحِ. . الصِّدُوقِ، مُحَمَّدِبنِ عَلِى بنِ الحَسَنِ بنِ بابِوى ه، كِمالُ الدِّينِ و تَمامُ النِّعمَةِ، ص 451، باب 44، ح 21، با اسْتِفاةِ اِزْ تَرجِمَةُ مَنصُورِ يَهْلِواذِ نِزْرِ الطَّبْرِى (الأَمَلِى)، مُحَمَّدِبنِ عِزِّ، دلائلُ الإِمامَةِ، 274.

منبع: ماهنامه موعود شماره 64